

اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان و پیامدهای آن

دکتر علی اصغر میرزایی استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک

چکیده

یکی از پایه‌های بنیادین پادشاهی ساسانی، وابستگی به سپاهیان بود که بزرگان و اشراف جنگجوی پارسی و پارتی برای شاه فراهم می‌کردند. معمولاً این باور وجود دارد که این وابستگی تا زمان پادشاهی خسرو انوشیروان و اصلاحات وی ادامه یافت و تنها در زمان او بود که شاه برای نخستین بار توانست سپاهی ثابت و وابسته به شاه را بیافریند و عملاً خود را از وابستگی به نیروهای بزرگان و روسای خاندان‌ها برهاند. این نوابستگی حتی به ایجاد پادشاهی متمرکز که شاهان ساسانی به دنبال آن بودند، نیز تعبیر شده‌است. اما گواهی‌های بازمانده و گزارش‌های مورخان، در تضاد با این باور عمومی قرار دارد و آن را به چالش می‌کشد. این نوشتار بر آن است تا با واکاوی این گواهی‌ها، اصلاحات نظامی خسرو و پیامدهای آن را بررسی نماید.

واژگان کلیدی: خسرو انوشیروان، اصلاحات نظامی، سپاهیان، سپاهیان.

درآمد

پادشاهی اردشیر پاپکان به واسطه پیوند منافع شاهان ساسانی و بزرگان و اشراف جنگجوی پارسی و پارتی، پا به هستی نهاده بود. این پادشاهی، تاسیس و گسترش خود را مدیون پادشاهان جنگجو و نیرومندی بود که با تکیه بر پشتیبانی اشراف زمین‌دار نظامی و جنگجویان وابسته به آنها، توانست مرزهای خود را در برابر پادشاهی نیرومند کوشانی و امپراتوری روم بگستراند و حفظ نماید. اما در ساختار درونی پادشاهی ساسانی، رقابت میان شاه و بزرگان همواره برقرار بود و این خود مانع از ایجاد تعادل و توازن همیشگی در نظام سیاسی و اجتماعی ایران در این دوره می‌گردید. اقدامات ضد پارتی ساسانیان نیز مانع از این نشد که بازماندگان خاندان پارتی با در دست داشتن مناصب و مقام‌های گوناگون، در پی نگهداشت اشرافیت، امتیازات و نفوذ خویش در جامعه نباشند؛ پاره‌ای تلاش‌ها از سوی شاهان نیرومند مانند اردشیر یکم، شاپور یکم و شاپور دوم برای افزایش قدرت شاهی صورت گرفت اما واکنش‌های مخالفی از سوی اشراف و بزرگان را به دنبال داشت. اردشیر یکم، شاپور یکم، شاپور دوم و خسرو انوشیروان قدرت شاهی بسیاری داشتند. اردشیر و جانشینان نیرومندش کوشیدند تا قدرت‌های محلی را از میان بردارند در حالی که کوادو خسرو یکم، بر آن شدند تا با اجرای اصلاحاتی گسترده و بنیادین، عرصه را بر نیروهای قدرتمند بزرگان زمیندار نظامی و کهن تنگ نموده، به جای آن، قدرت شاهی را افزایش دهند.

جنبش مزدک و اصلاحات خسرو انوشیروان، نقطه عطفی در تاریخ ساسانی و از مهمترین تحولاتی است که در سده پایانی پادشاهی ساسانی، جامعه ایران را تحت تاثیر خود قرار داد و به دنبال آن، مصدري برای بروز دگرگونی‌ها در عرصه‌های گوناگون سیاسی، نظامی و اجتماعی گردید. این باور عمومی وجود دارد که جنبش مزدک تاثیری بسزا و ویران کننده بر نقش و جایگاه بزرگان زمین‌دار نظامی و نیروهای وابسته به آنان در سلسله مراتب قدرت پادشاهی داشت و چون نیروی سپاه را این قشر از جامعه ساسانی تامین می‌کرد و خود در طی جنبش مزدک آسیب فراوانی دیده بود، نیاز به اصلاحات در امور نظامی برای پادشاهی ضروری می‌نمود. معمولاً گمان می‌رود که در کنار دیگر جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و دینی اصلاحات، اصلاحات نظامی، در تبدیل پادشاهی ساسانی به یک پادشاهی متمرکز که خواست و آرزوی بنیانگذاران آن بود، کمک بسزایی نمود. با وجود این، بحران‌هایی که بی‌درنگ پس از اصلاحات مالی-نظامی خسرو رخ داد و نیروهای مرکزگیزی که پادشاهی را دستخوش چالش‌های فراوان نمودند، ما را از این که بخواهیم پیامد اصلی اصلاحات را، تمرکزگرایی و

تشکیل یک دولت متمرکز بدانیم، باز می‌دارد. عوامل فراوانی در این مسأله نقش داشتند و این نوشتار در پی آن است تا با بررسی اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان، از یک سو، به واکاوی نقش این اصلاحات در ادعای ایجاد تمرکز بپردازد و از سوی دیگر، پیامدهای اصلاحات نظامی را در بروز چالش‌هایی که به دنبال مرگ خسرو و در زمان پادشاهی جانشینانش رخ داد، بررسی نماید.

نگاهی به نقش سپاهیان در رویدادهای سیاسی پادشاهی ساسانی

نگاهی گذرا به حیات سیاسی و نظامی پادشاهی ساسانی به خوبی نشان می‌دهد که سپاهیان نه تنها در استقرار و تثبیت حکومت ساسانی نقش بسزایی داشتند، بلکه گسترش مرزهای سرزمینی پادشاهی نیز به توان و بسیج آنها بستگی داشت. قدرت‌نمایی شاهان ساسانی در شرق و غرب تنها زمانی میسر بود که شاه می‌توانست سپاهیان کارآمد و قابل توجهی را در خدمت خود بگیرد. (طبری، 1362، ج ۲: ۵۸۱؛ کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۱۵۱؛ ۴۸۵؛ ۲۰۱۱، p.485) (Shahbazi, 2011, p.485) روی کار آمدن بسیاری از شاهان نیز، در گرو همراهی سپاهیان و جنگجویان با وی بود و البته، این بزرگان و اشراف خاندانی بودند که می‌توانستند با در اختیار قرار دادن نیروهای زیر دست خود، شاه ساسانی یا مدعی تاج و تخت را یاری نمایند. با تکیه بر همین نیروهای کارآمد «شاهزادگان، بزرگان، آزادان و پارسیان و پارتیان، کدخدایان، شهرداران و آمارگران و سرمایه‌داران» بود که نرسی توانست شهریاری ساسانی را به چنگ آورد. (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۸۸؛ ۳۱، ۱۹، ۱۰، ۷، PP.7, 10, 19, 31) (Skjaervo and Humbach, PP.7, 10, 19, 31).

این «مہتران عجم و موبدان» (بلعمی، ۱۳۸۳: ۶۳۰) «وزیران و مرزبانان و دیگر مردمان» (وزرآئه و مرازبته و سائر رعیتتہ «ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۹۷) بودند که شاپور را بر تخت نشانند. شاپور سوم (۳۸۸-۳۸۳ م) نیز دست نشانده بزرگان بود. بنا به گفته بلعمی، سپاهیان بر او شوریدند و خیمه را بر سر او افکندند. (بلعمی، ۱۳۸۳: ۶۴۰) به گزارش طبری، بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م) در زمان حکومتش در کرمان به سران سپاه نامه نوشت و آنها را به اطاعت واداشت و به پرهیزگاری و خیرخواهی شاه فرمان داد ولی سرانجام گروهی از جنگاوران بر او دست به شورش زدند و با تیر یکی از آنها از پای درآمد. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۰۷) پس از مرگ یزدگرد یکم، بزرگان هم پیمان شدند که از فرزندان او کسی را به پادشاهی برندارند و سپس به شاهان و مرزبانان نامه‌ها نوشته، از آنها برای انتخاب شاه جدید یاری خواستند و یکی از نوادگان اردشیر پاپکان را به شهریاری خود برگزیدند. (همان: ۷-۶۱۶) دینوری در گزارش خود، نام و پایگاه بخشی از این بزرگان را آورده‌است: بسطام سپهبد ناحیه سواد که پایه‌اش «هزارفت» بود؛ یزدجُشَس فاذوسفان زوایی؛ قَیرک ملقب به مهران؛ گودرز دبیر لشکر؛

جُسنسازدیش دیبر خراج و فناخسرو دیبر صداقات کشور و کسان دیگر از اشراف و خاندان‌ها. (دینوری، ۱۶۸۶: ۸۳)

بهرام پنجم، فرزند یزدگرد، در گفتگو با بزرگان وعده کاهش خراج را داد و اینکه بر پایگاه هموندان خاندان‌های کهن و مرزبانان و اُسواران و پرداخت‌های سپاه بیفزاید. (مسکویه، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۴۵؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۵۴-۳۶۸) بهرام پس از بازگشت از سرزمین ترکان، حکومت ولایات و اقطاعات بسیاری را به مرزبانان و بزرگان سپرد که خود گواه نیرومندبزرگان، مرزبانان و جنگاوران است. (ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۶۳) گزارش‌های الیزه وارداپت و لازار فریبی درباره نبرد هرمزد و پیروز، در گرفتن تخت شاهی، نشان می‌دهد که در ستیز هرمزد و پیروز، رهام یا ایتاد، از خاندان بزرگ مهران، به همراه سپاهیان خود نقش مهمی در گذاشتن تاج شاهی بر سر پیروز بازی کرد. (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۰۹) بلاش و کواد نیز هر کدام به نوبه خود با کمک و همراهی سوخرا و مهران رازی، و با تکیه بر سپاهیان این دو خاندان به قدرت رسیدند یا از پادشاهی بر کنار شدند. (دینوری، ۱۳۸۶: ۸۹) (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۳۹؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۷۹)

در جامعه ساسانی نیز، سپاهیان و جنگجویان، یکی از چهار قشر اصلی جامعه ساسانی را تشکیل می‌دادند و یکی از سه آتش بزرگ پادشاهی نیز به آنها تعلق داشت. معمولاً سپاهیان در قشر دوم اجتماع ساسانی جای داشتند و پس از روحانیون قرار می‌گرفتند. تا پیش از اصلاحات خسرو، ریاست سپاهیان بر عهده ایران سپاهید بود که توسط شخص شاه به فرماندهی نیروهای جنگجو برگزیده می‌شد. بر اساس نامه تنسر، او یکی از کسانی بود که به همراه موبدان موبد و رئیس دبیران، شاه برای تعیین جانشینش، به وی نامه می‌نوشت. (نامه تنسر، ۱۳۵۴، ۸-۸۷؛ ابن اسفندیار، ۶-۳۵) با توجه به نقشی که بزرگان و اشراف در رویدادهای سیاسی-نظامی پادشاهی ساسانی، گردآوری و تجهیز سپاهیان، گماردن و برکناری پادشاهان، به ویژه رویدادهایسده پنجم، داشتند، طبیعی بود که پادشاهی مانند خسرو انوشیروان، نمی‌توانست در مبارزه با بزرگان، به این نیروها وابسته باشد و او نیز مانند پدرش در پی آن بود که سپاهی کاملاً مطیع و فرمانبردار داشته باشد. (فرای، ۲۰: ۱۳۸۸-۵۱۸) خسرو برای داشتن سپاهی کارآمد و وابسته به خود، چه اصلاحاتی باید انجام می‌داد؟ این سپاه وابسته به شاه، از چه نیروهایی تشکیل شده بود؟ و اینکه اصلاحات نظامی خسرو چه پیامدهایی برای پادشاهی ساسانی و نیروی نظامی آن داشت؟ برای پاسخ به این پرسش‌هایی ضروری است تا جنبه‌ها و ویژگی‌های اصلی اصلاحات نظامی را که منابع به خسرو نسبت می‌دهند، بررسی نماییم.

اصلاحات خسرو در ساختار نظامی

بر اساس منابع، به ابتکار کواد و توانایی خسرو، جامعه ساسانی در سده ششم م.، شاهد اصلاحات بزرگ اجتماعی-اقتصادی، بازبینی گروه‌بندی نیروهای جامعه، دگرگونی در سازمان سپاه و نوآوری در سیستم گردآوری مالیات بود. در مورد سپاه، خسرو نشان داد که نسبت به دگرگونی در ساختار و شالوده نیروهای جنگی، به ویژه در بخش بالای سپاه، نگاه ویژه‌ای دارد. اصلاحات نظامی او، دستکم در همه منابع ایرانی و عربی، در پیوندی تنگاتنگ با اصلاحات مالی قرار داده شده است. در بیشتر پژوهش‌های ایرانشناسان نیز اصلاحات خسرو در راستای نوسازی نظام مالیات ساسانی، به ویژه سیستم دریافت خراج و برخورداری از یک درآمد ثابت برای خزانه مرکزی تفسیر شده است. (کریستن سن، ۱۳۷۵: ۹-۴۸۸؛ شیپمان، ۱۳۸۳: ۵۹) از سوی دیگر پژوهشگران نیز به پیروی از منابع اسلامی مانند مسعودی، طبری و دیگران، به این باور رسیدند که خسرو انوشیروان بر آن بود تا با داشتن خزانه‌ای سرشار از درآمد ثابت، سپاهی ثابت و دولتی فراهم نماید تا آن را جایگزین نیروهای وابسته بزرگان زمیندار و سپاهیان مزدور آنها نماید. (Rubin, 1995, 228)

کوتاه کردن دست اشرافیت نظامی کهن و آفرینش اشرافیت نظامی نو، به هرحال، نیازمند انجام اصلاحاتی بنیادین بود و منابع موجود به ما می‌گویند که این اصلاحات، چند جنبه مهم و اساسی را در بر می‌گرفت: بازبینی در قدرت فرماندهی نیروهای نظامی شاهنشاهی (ایران سپاهبد)، بازبینی در به کارگیری یا استخدام سپاهیان و پرداخت دستمزد و بیستگانی آنها، سازماندهی دژها و دیوارهای دفاعی در شرق و غرب. همچنین منابع بر آنند که به دنبال این اقدامات، سپاه، سازمانی نو یافت و بیشتر وابسته به فرمان مرکز شد تا فرمانبردار سران و فرماندهان محلی.

سپاهبدان چهارگانه

آنچه که در گزارش‌های ایرانی و عربی، نخستین و مهمترین جایگاه را در اصلاح امور سپاه به خود اختصاص داده، بازنگری در قدرت ایران سپاهبد است، موضوعی که مهرهای بازمانده از چهار سپاهبد نیز درستی آن را تایید می‌کنند. (گیزلن، ۱۳۸۴: ۲۲ و ادامه) به گزارش طبری، «پیش از پادشاهی کسری، اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود و کسری کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراکنده کرد که یکی اسپهبد مشرق بود که خراسان و توابع بود و اسپهبد مغرب و اسپهبد نیمروز که ولایت یمن بود و اسپهبد آذربایجان و توابع که ولایت خور بود که این را مایه نظم ملک

دانست» (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۴۶)^۱ به گزارش منابع، برای دستیاری هر سپاهید، پادگوست یا پادگوسپانی گماشته شده بود. (یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۱۹، کریستن سن، ۳: ۱۳۷۵-۴۹۲؛ فرای، ۱۳۳۸: ۵۳۰؛ همو، ۱۳۸۵: ۳۶۸؛ نولدکه، ۱۳۸۸، ۳۰۳؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۴۴) تقسیم چهارگانه بر اساس چهار بخش اصلی امپراتوری سپاهید خوورسان، خوورزان، نیمروز و سواد صورت گرفت و اینها بودند که قدرت واقعی نظامی را از این پس در اختیار گرفتند. هر یک از این بخش‌های چهارگانه، ایالاتی چند را در می‌گرفتند. مسعودی از این چهار سپاهید که هر کدام یک چهارم کشور را در اختیار داشتند، به عنوان مدیران امور کشور (اصحاب تدبیرالملک) یاد کرده و اینکه هر یک از آنها مرزبانی داشتند که جانشین سپاهید بودند. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۲۴۰؛ همو، ۱۳۸۱: ۹۷؛ کریستن سن، ۱۳۷۵: ۴۹۳) اینان همچنان که دینوری گزارش می‌کند، از افراد مورد اعتماد شاه و از کسانی بودند که در بزرگی و جایگاه اجتماعی، از دیگران برتر بودند. (دینوری، ۱۳۸۶: ۹۶) طبری نیز گزارش می‌کند که در زمان خسرو، مرزبانان به عنوان مشاوران مورد اعتماد شاه، به مشورت گرفته می‌شدند و شاه از آنان نظرخواهی می‌کرد. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۹۰)

بیشتر پژوهشگران بر این باورند که اقدام خسرو - یا به باور برخی، کواد- در تقسیم قدرت ایران سپاهید به چهار قدرت نظامی که گونه‌ای دگرگونی در دستگاه اداری و نظامی بود، در کنار دیگر

-؛ دینوری نیز گزارش می‌دهد که انوشیروان کشور را به چهار بخش تقسیم کرد و بر هر بخش مردی از معتمدان خویش را گماشت، یک بخش خراسان و سیستان و کرمان بود، بخش دوم اصفهان و قم و ناحیه جبل و آذربایجان و ارمنستان بود، بخش سوم فارس و اهواز تا بحرین و بخش چهارم عراق تا مرز کشور روم. هر یک از این فرمان‌روایان چهارگانه در آخرین حد شرف و اهمیت بودند. (دینوری، ۱۳۸۶، ۹۶؛ فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۷-۵۶)

جهانرا ببخشید بر چار بهر	وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد	دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بد قم و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بو آذربادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل	بیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی و آباد بوم

اصلاحات، در راستای در هم شکستن قدرت اشراف نیرومند نظامی کهن و به منظور متمرکز ساختن پادشاهی بود. (کریستن سن، ۱۳۷۵: ۴۸۵؛ آلتهایم، ۱۳۸۲-۱۳۹۲: ۲۹۲؛ دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۳۵۰) بنابراین انتظار می‌رود که سپاهبدان جدید و نیروهای زیردست آنان به بلندپایگان اشرافیت به خاندان‌های محلی اشکانی تعلق نمی‌داشتند. (Pourshariati, 2008, 95) این امر، مسأله‌ای است که نمی‌توان به آسانی مهر تایید بر آن زد. پیروزی‌های مکرر خسرو در مرزهای شرقی و غربی نشان از این دارد که این سیاست بیشتر بر اساس اهداف نظامی و دفاعی بود تا دیوانی و اداری. نخستین و مهمترین هدف آن نیز دفاع آسان‌تر از مرزها در برابر بیگانگان بود. حتی اگر این فرض درست هم باشد باز این پرسش پیش می‌آید که در جریان تقسیم قدرت ایران سپاهبد، سپاهبدان چهارگانه از میان چه کسانی برگزیده شدند و آیا خاندان‌های کهن اشکانی، در این تقسیم‌بندی جدید، جایگاهی داشتند یا اینکه شاه، آیا افرادی را برای این جایگاه برگزید که از نیروهای نوآفریده‌اش بودند؟

مهرهای بازمانده از چهار سپاهبد گمارده شده توسط خسرو و گزارش‌های مورخان درباره رویدادهایی که سران خاندان‌های اشکانی در پادشاهی هرمزد چهارم و خسرو پرویز رقم زدند، به خوبی نشان می‌دهند که خاندان‌های بزرگ اشکانی مانند مهران، اسپاهبدان و کارن همچنان در سلسله‌مراتب قدرت و در ساختار سیاسی و اجتماعی پادشاهی ساسانی حضور کارآمد داشتند. از گزارش‌های منابع تاریخی چنین بر می‌آید که خاندان مهران در دوران پادشاهی خسرو یکم، از نظر نظامی و اداری، از جایگاه نیرومندی برخوردار بود؛ فردوسی از ایزدگشنسب، از خاندان مهران، یاد می‌کند که از دبیران خسرو بود و پورشریعتی او را با اسدگوسناس پروکوپیوس یکی می‌داند. (فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۸: ۳۱۹؛ Pourshariati, 2008, 102) در گزارش پروکوپیوس، ایزدگشنسب، به همراه برادرش فابریزوس، نقش مهمی در جنگ با بیزانس دارند و ایزدگشنسب، نماینده خسرو در گفتگو با ژوستینین است. (پروکوپیوس، ۱۳۶۵، کتاب دوم، فصل ۲۶، بند ۲۶، ۲۱۲-۲۰۷) افراد نیرومند دیگری از خاندان مهران در دستگاه اداری و نظامی خسرو یکم حضور داشتند که می‌توان به مهران ستاد اشاره کرد که به گزارش فردوسی، در جنگ‌های شرقی و در جریان زناشویی خسرو یکم با دختر خاقان ترک، نقش بسزایی داشت. (فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۸: ۱۷۸؛ Pourshariati, 2008, 103-4) اوج قدرت خاندان مهران و البته نقطه آغاز دور شدن آنها از قدرت به زمان بهرام چوبین بر می‌گردد که توانست برای مدتی عرصه را بر هرمزد چهارم، خسرو پرویز و دیگر خاندان‌های اشکانی تنگ نماید و مشروعیت خاندان ساسان را در نگهداشت قدرت به چالش بکشد.

به همین ترتیب، سئوس نیز در گزارش‌هایش درباره پادشاهی خسرو و هرمزد چهارم، به بلندپایگانی در رتبه سپاهیدی غرب اشاره می‌کند که گویا مقصود همان اسپاهبدان می‌باشند. (Sebeos, 1999, 14, 16, 166; Pourshariati, 2008, 104-6) به گزارش پروکوپئوس اعتماد کنیم، خسرو نتیجه زناشویی کواد با خواهر اسپهبد بود (پروکوپئوس، ۱۳۶۵: کتاب یکم، فصل ۱۱، بند ۱۱، ۵۷-۵۱) هرچند همین اسپاهبدان در آغاز پادشاهی خسرو، برای برکناری او و بر تخت نشاندن برادرش جم، به همراه دیگر خاندان‌ها دست به توطئه زدند. (همان، کتاب یکم، فصل ۲۳، بند ۲۳، ۱۰۷-۱۰۶) و شاید همین توطئه بود که خسرو را واداشت پایگاه‌های کلیدی نظامی و اداری را به خاندان مهران واگذار نماید. همچنین در نتیجه زناشویی پسر خسرو انوشیروان، هرمزد، با دختر همین خاندان، خسرو پرویز به دنیا آمده بود که بندوی و بستام نیز دایی‌های وی می‌شدند. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۷۲۷؛ دینوری، ۱۳۸۶: ۱۱۵؛ Pourshariati, 2008, 110-111) درباره واگذاری اسپاهیدی ایلات شرقی به خاندان کارن در زمان خسرو انوشیروان نیز می‌توان به گزارش پاره‌ای از منابع اشاره نمود از جمله دینوری که در جریان گریز بهرام چوبین از برابر خسرو پرویز به شرق، در سرزمین کومش با کارن جیلی نهانندی روبرو شد، کسی که «فرمانروای آن منطقه بود، این کارن پیری فرتوت بود که عمرش افزون از صد بود و سالار جنگ و سرپرست خراج خراسان و کومش و گرگان بود، نخست از سوی انوشروان به آن کار گماشته شده و هرمز هم او را مستقر ساخته بود و چون کار به بهرام چوبین رسید متوجه منزلت و ارج او میان ایرانیان شد و او را همچنان بر آن کار مستقر ساخت،» (دینوری، ۱۳۸۶: ۱۲۴)

مهرها نیز حضور خاندان‌های اشکانی در در مقام سپاهیدی تایید می‌کنند. بر اساس بررسی‌های ریکا گیزلن، یازده مهر بازمانده از چهار سپاهید، به دوران پادشاهی خسرو یکم و پس از او تعلق دارند. (گیزلن، ۱۳۸۴: ۳۶ و ادامه؛ Gyselen 2001a, 35-45) از این مهرها، دستکم هشت مهر را گیزلن به دوران خسرو یکم نسبت داده‌است. مهرها نشان می‌دهند که سه تا از سپاهبدان دوران پادشاهی وی از خاندان مهران بودند. از این سه تن، دو تن، سپاهید شمال یا همان آذربایجان بودند و یکی سپاهید جنوب یا همان نیمروز بود. (گیزلن، ۱۳۸۴: ۹-۴۸؛ Gyselen 2001a, 40-45; pourshariati, 2008, 101-2) در همین مهرها، دو مهر وجود دارد که به ویستخم هزاربد، ایران سپاهید غرب، از خاندان اسپاهبدان، تعلق دارند. (گیزلن، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۲؛ Gyselen 2001a, 42-3; Pourshariati, 2008, 104-9) مهرهایی نیز از دادبرزین مهر، از خاندانکارن، اسپاهید خراسان در طی پادشاهی خسرو یکم بر جای مانده‌است. (گیزلن، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴؛ Gyselen 2001a, 36;

می‌گردد که روسای خاندان‌های مهم اشکانی در طی اصلاحات خسرو به سپاهیدی چهار بخش امپراتوری گمارده شدند و شورش مزدکیان و اصلاحات نیز نتوانست آنها را از قدرت دور و یا شاه را از آنها بی‌نیاز سازد. (Pourshariati, 2008, 115-116) از سوی دیگر، گواهی‌های بالا، این فرض را تأیید می‌کنند که برخلاف باور عمومی، اصلاحات خسرو منجر به این نشد که از این پس، فرماندهان فرادست سپاه و بلندپایگان پادشاهی، کارمندان مزدبگیر و حکومتی یا به واقع دولتی گردند. این بلندپایگان تازه، از همان آغاز، همان روسای نیرومند صاحب قلمرو بودند زیرا ماهیت قلمرو زیر فرمانشان موجب فرایند تبدیل این قلمروها به صورتی کمابیش مستقل و قدرتمند می‌شد. (Rubin, 2004, 249)

اسواران و دیهگانان، دژها و زمین‌های بخشش

بازبینی در به کارگیری یا استخدام سپاهیان، جنبه دیگر اصلاحات بود. باور عمومی این است که تا پیش از اصلاحات، این زمین‌داران بزرگ کهن بودند که در زمان فراخوان شاه، فرودستان و نیروهای وابسته به خود را با ساز و برگ به میدان نبرد می‌فرستادند. (فرای، ۱۳۸۳: ۵۲۰؛ یارشاطر، ۱۳۸۰: ج ۳، ۲۵۲) این نیروها که از سوی اشراف در اختیار شاه قرار می‌گرفتند، سپاهیان بودند که در واقع در زیر فرماندهی مستقیم شاه قرار نداشتند. اشراف و بزرگان، با زمین‌های گسترده‌ای که در اختیار داشتند و مناطقی که شاهان در ازای تهیه سپاه و گردآوری مالیات، به منزله جبران خدمت به آنها واگذار می‌کردند، توانسته بودند دو ابزار قدرتمند گردآوری مالیات و تهیه سپاهیان را در اختیار خود بگیرند که همین امر باعث گردیده بود مبارزه قدرت میان شاه و اشراف زمین‌دار، به یکی از ویژگی‌های پایدار پادشاهی ساسانی تبدیل گردد.

شاه برای دگرگون کردن این شیوه، نیازمند انجام دو کار بود و گزارش‌های در دسترس نیز نشان می‌دهند که دو گروه نظامی در طی اصلاحات خسرو، توانستند جایگاه نخست نظامی را در سلسله‌مراتب قدرت در دست بگیرند؛ گروه اسواران که گویا به اقشار بالای جامعه تعلق داشتند و بازمانده اشرافیت آسیب دیده از جنبش مزدک بودند و گروه موسوم به دهگانان. بر اساس منابع، طبقه نژاده نظامی «اسواران» وابسته به شخص شاه بودند و شاه در پی آن بود که آنها را جایگزین واحدهای اعزامی اشراف زمین‌داری کند که بیشتر از آنکه به شاه وابسته باشند، وابسته به اشراف بودند. ایجاد نیروی

اسواران به معنای کاهش هر چه بیشتر وابستگی شاه به اشراف زمین‌دار و سواره‌نظام برداشت شده‌است اما روشن نیست که این اسواران چگونه و از کجا یا از بین چه کسانی برگزیده شدند زیرا در گزارش طبری و مجمل‌التواریخ می‌خوانیم که آنانی که تنگدست بودند با اسب، زین ابزار و پول تجهیز گردیدند. «به چابکسواران پرداخت و به تنگدستانشان مرکوب و لوازم داد و مقرری تعیین کرد» (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۴۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۷۴)

ناروشن‌تر از آن، نقشی است که خاندان‌های اشرافی در سروسامان دادن به این گروه از سپاهیان داشتند. با توجه به گزارش‌های تاریخی و مهرهای سپاهیان که از تداوم همکاری خاندان‌های اشکانی با خسرو و وابستگی خسرو به آنها در انجام اصلاحات آگاهی می‌دهند، می‌توان بر این گمان بود که در تشکیل و تجهیز اسواران، خاندان‌های اشکانی و در راس آنها، چهار سپاهید نقش بسزایی داشتند. از سوی دیگر، برخی از سپاهیان در مهرهایشان عناوینی مانند اسپ بد پاریسگ (سپاهید جنوب)، اسپ بد پهلوی (سپاهید شرق) و شهر اسپ بد (سپاهید شمال) داشتند (گیزلن، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۲) و این نشان می‌دهد که آفرینش گروه جدید اسواران تنها با کمک خاندان‌های اشکانی و با وابستگی به آنها میسر بود و همانند گذشته، این خاندان‌های اشکانی بودند که می‌توانستند فراهم‌کننده اصلی اسواران باشند. طبری، فردوسی، دینوری و یعقوبی، از مردی دوراندیش و با اراده به نام پاپک یاد می‌کنند که انوشیروان او را برای دفتر آمار سربازان (دیوان جنگیان) گماشت تا سربازان را با ابزار جنگی مورد نیاز تجهیز نماید. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۷۰۴-۵؛ فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵، ۸-۶۲؛ فردوسی بابک را موبد می‌خواند؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۰۲-۳؛ دینوری، ۱۳۸۶: ۱-۱۰۰؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۰) در کنار دیوان یا دفتر جنگیان، دیوان و دفتری نیز برای ثبت بیستگانی (دیوان العطا/ دیوان بخشش‌ها) و دفتری برای ثبت اسامی و نشانه‌های اسبان و سربازان ایجاد شد و دفتر عرض سپاه (دیوان‌العرض) را مرتب نمودند و آن را به اشخاص شایسته سپردند. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۷۰۴-۵؛ یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱، ۲۰۲-۳؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۰)

از سوی دیگر، با واگذاری زمین‌ها، دژها و روستاها به بزرگان جدید فرودست، دهقانان یا دیهگانان، شاه بر آن بود تا نیروی جدیدی در سطح محلی در برابر بزرگان بلندپایه‌ای که به شاه انتقاد می‌کردند و کشاورزان بالقوه شورشی، ایجاد کند. (فرای، ۱۳۸۵: ۳۶۶؛ ویسپهوفر، ۱۳۷۸: ۲۱۶: 44, Zakeri, 1993) خسرو انوشیروان برای پرداخت دستمزد خدمات این بزرگان فرودست و همچنین دور کردن اشراف زمین‌دار از اداره روستاها، به جای دادن پول مسکوک و حتی جنس، اقدام به واگذاری روستاها به آنها نمود و همین امر باعث شد تا در پایان دوران ساسانی، دیهگانان، که پایگاه

خویش را در نتیجه لطف پادشاه به دست آورده بودند، زمین‌ها را در اختیار خود بگیرند و با بر عهده گرفتن اداره امور محلی، به طبقه بزرگی از خرده مالکان تبدیل گردند. (کریستن‌سن، ۱۳۸۴، ۵۷۲، ۸۷۳؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۶۰-۱۵۹؛ طاووسی و میرزایی، ۱۳۸۳) به این ترتیب، این اقدامات موجب تقویت نیروی نظامی کشور و وابستگی آن به حکومت مرکزی و شاه گردید.

ساخت دژها و دیوارهای دفاعی در نواحی مرزی، اقدام دیگری بود که پیوندی ناگسستگی با اقدامات خسرو در امور نظامی و سپاهی‌گری داشت. مهمترین دژها و دیوارهای دفاعی در شمال بنا شد که از دروازه دربند در قفقاز تا گرگان ادامه داشت. (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۵) این دیوار دفاعی و باروهای آن را بیشتر پیروز و کواد ساخته بودند (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۴۷) و انوشیروان آن را گسترش داد. (آلتهایم، ۱۳۸۲: ص ۶۳) اما انوشیروان دستور داد در آنجا شهرها، دژها و باروهای بسیاری ساختند تا در صورت یورش دشمن پناهگاهی برای اهالی آن با سرزمین باشد. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۴۷؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۳) در مرز قفقاز، خسرو یک نیروی پایدار پنج هزار سواره و پیاده و دیواری به درازاییست فرسخ برپا کرد (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۸-۶۴۷؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۳؛ Browne, 1900, 227) و برای تامین هزینه این نیرو، زمین‌های پیرامون را در اختیار آنها قرار داد. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۴۷؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۳) در شمال شرق ایران، در گرگان نیز، انوشیروان دیوار دفاعی برآورد و پادگانی از سواره‌نظام و پیاده‌نظام بر پا کرد که باعث شد یورش‌های فراوان ترکان دفع شود. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۸-۶۴۷؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۳) همین تدابیر درباره باروهای دفاعی در مرز ایران و بیزانس در میانرودان نیز به کار گرفته شد که به گزارش پروکوپئوس، در اینجا خسرو انوشیروان پادگان نیرومندی مرکب از هشتصد سواره‌نظام مستقر کرده بود. (پروکوپئوس، ۱۳۶۵: کتاب دوم، فصل ۱۹، بندهای ۱-۲؛ آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۶۴؛ Procopius, 1938, Wars XIX, 1-8)

جنبه دیگر سیاست بازبینی دفاع از مرزهای شاهنشاهی، مبتنی بر به کارگیری نیروهای اقوام چادرنشین و راهزن در مرزهای درونی و بیرونی بود. این سیاست به ویژه درباره جابجایی اقوام پارسی، چول، ابخاز، بنجر، خزر و قوم الان به کار گرفته شد و هر کدام در بخش‌هایی مانند گرگان، آذربایجان و اطراف مستقر نمود. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۷-۶۴۶؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱-۴۹۰) بررسی روبین نشان می‌دهد که ورود گروه‌های چادرنشین به قلمرو ساسانی به گونه‌ای که احتمالاً آنها، منبع نیروی انسانی سپاه ساسانی را که در قلمرو ایران مستقر گردید، تشکیل می‌دادند، فرایندی پایدار و در حال پیشروی بود. باقی ماندن کواد یکم نیز در قدرت، در حقیقت، بدون دسترسی به یک نیروی مزدور هپتالی فراوان، به سختی امکانپذیر بود. (Rubin, 1995, 282-3)

بیامدهای اصلاحات نظامی خسرو و شورش سپاهبدان

منابع چنین القا می‌کنند که اصلاحات با کامیابی هر چه تمامتر و حتی با شتابی مثال زدنی به بار نشست و موجب گردید شاهنشاهی نسبت به گذشته نیرومندتر و یکپارچه‌تر گردد. با توجه به پیروزی‌هایی که در نبرد با بیزانس و در مرزهای شرقی به دست آمد، البته می‌توان گفت در زمینه نظامی و با توجه به سازماندهی جدید، پادشاهی از رشته نبردهای پیش رو با کامیابی و سربلندی بیرون آمده بود اما این کامیابی‌ها چندان نپایید و بی‌درنگ پس از مرگ خسرو، اصلاحات ضعف و ناکارآمدی خود را نشان داد. در زمان جانشین انوشیروان، هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰ م.) نبرد شاه و بزرگان از سر گرفته شد. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۵-۷۲۴) بیشتر تواریخ‌شرفیازخیرخواهی‌ونسبتبه بینویان وسختگیری‌اونسبتبه‌بزرگانسنخنگفته‌اندو بر آنند که او در چارچوب سیاستی توده‌گرا، به کشتار بزرگان پرداخت. این منابع آورده‌اند که او در مدت پادشاهی‌اش «درماندگان و درویشان را دست می‌گرفت. جز آن که بر نژادگان می‌تاخت. بدین روی با وی دشمن شدند و کینه‌اش را به دل گرفتند و چون این را بدانست وی نیز کینه‌شان را به دل گرفت. ... جز خوبی که از دائیان تورانی خویش داشته که نژادگان و بزرگ‌زادگان و دانشوران را از خود دور می‌کرده‌است. گویند سیزدههزاروششصدتن‌از بزرگان، دانشوران [دین‌پیشگان] و دارندگان خاندان‌های بزرگ را کشت.... با فرودستان مهربان بود و در کارشان می‌اندیشید. هرمز انبوهی از مهتران را به زندان کرد و بسیاری را از پایه‌هاشان فرو انداخت و پاس اسواران را نداشت. از این‌رو، بزرگان با وی بد دل شدند. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۵-۷۲۴؛ مسکویه، ج ۱، ۱-۷-۱۸۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ج ۲، ص ۵۴۴؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۲۶۵؛ فردوسی، ۱۹۶۷: ج ۸، ۲۷-۳۱۶؛ تولدکه، ۱۳۷۸، ۲۹۰؛ کولسنیکف، ۵: ۲۵۳۵-۱۰۴) مسعودی در ادامه سیاست سختگیرانه هرمزد علیه بزرگان و توده‌گرا بودنش، گزارش می‌کند که «بسال دوازدهم شاهی هرمز کار ملک پراکنده شد و ارکان آن بلرزید و دشمنان رو سوی او کردند و یاغی وی بسیار شد. وی احکام موبدان را از میان برداشته بود و روش معقول و شریعت قدیم ویرانی گرفته بود و اصول را تغییر داده و رسوم را محو کرده بود.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۲۶۵)

به راستی چه پیشامدی روی داد که هرمزد اینچنین نسبت به بزرگان، دینمردان و خاندان‌های بزرگ سخت گرفت و در برابر آن به پشتیبانی از فرودستان، بینویان و غیر بزرگان روی آورد؟ فردوسی در سخنرانی به تخت‌نشینی هرمزد، به گوشه‌هایی از دیدگاه سختگیرانه وی می‌پردازد و نشان می‌دهد که به دیده هرمزد، کسان بسیاری در دوران پادشاهی پدرش جایگاهی در حد شاهان یافتند و ثروت

بسیار اندوختند و سخنان او برای نواختن درویشان و پارسایان، شادمانی، و برای گنجداران تهدیدی جدی به شمار می‌رفت. از این رو، همه کسانی که روزگاری در نزد پدرش شاد و از بیم و گزند در امان بودند، به صورتی بیگانه تباہ گردیدند از جمله سه مرد ار دبیران انوشیروان به نام‌های ایزدگشنسب، برزمهر/ سیمای برزین و ماه آذرش (فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۲۶-۳۱۷) که مهرهای بازمانده از سپاهیان نشان می‌دهد که هر سه از سپاهیان روزگار خسرو یکم بودند.^۲ (Pourshariati, 2008, 119-122) یکی از راهکارهای هرمزد برای از سر راه برداشتن سپاهیان پر قدرت، به گزارش فردوسی، به جان هم انداختن سپاهیان، از جمله ماه آذرش از خاندان مهران، علیه سیمای برزین مهر از خاندان کارن بود و اگر بتوانیم به گزارش فردوسی اعتماد کنیم سرانجام هر سه سپاهید توسط هرمزد کشته شدند.^۳ (فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۲۶-۳۱۸)

گزارش فردوسی و دیگر منابع، بیانگر این نکته است که سپاهیان در نتیجه اصلاحات خسرو نه تنها به قدرت و ثروت فراوانی دست یافته بودند بلکه دستیابی به مقام سپاهیدی چهارگانه نیز در خاندان‌ها موروثی گردیده بود (Pourshariati, 2008, 102-125) و نمونه بهرام چوبین و خاندانش به تنهایی بسنده است تا نشان دهد که هرمزد از به بار نشستن اصلاحات پدرش چه چیزی را بایستی برداشت می‌کرد. امکانی که در زمان خسرو، به چهار سپاهید- که بیشتر از خاندان‌های اشکانی

- با اینکه در گزارش فردوسی، نگاه و برداشت منفی و نکوهشگرانه‌ای نسبت به شخصیت هرمزد به چشم می‌خورد و همین مسأله را می‌توان در طبری و دیگر منابع نیز یافت اما گویا نباید فراموش کنیم که گویا هرمزد با در پیش گرفتن چنین اقداماتی، بر این باور بوده که اصلاحات پدرش خسرو را همچنان ادامه می‌دهد. در زمان خود خسرو انوشیروان نیز داستان سپهسالار آذربایجان و ماجرای وی با پیرزن، به نظر می‌رسد در سایه همین جریان‌ها قابل تفسیر می‌باشد. اینجاست که در سپهسالار سپاهید آذربایجان با وجود بر خوردار یاز ثروت فراوان، چشم‌آز به کلبه پیرزن و خت‌هوسرانجامشاهدادگر، سپاهیدی دادگر را از قدر تیرمی اندازد،

- از گزارش منابع این نکته استنباط می‌شود که ستیز میان هرمزد و بزرگان، این بار تنها برضد اشراف نظامی^۳ و ارضی (آلت‌هایم، ۱۳۸۲: ۱۶۷) نبود بلکه دینمردان و دبیران نیز از این ستیز بر کنار نبودند. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۵-۷۲۴؛ مسکویه، ج ۱، ۷-۱۸۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۴۴؛ فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۲۶-۳۱۷؛ کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۱۰۷-۱۰۸)

بودند- در گردآوری مالیات مناطق زیر فرماندهی‌شان و اختصاص بخشی از این مالیات، برای گردآوری و نگهداری سپاه به ویژه در زمان بروز جنگ، داده شده بود و هرمزد نیز دست بهرام چوبین را در خزانه انبارهای نظامی و دیوان سپاه و گزینش مردان جنگی باز گذاشته بود(ثعالبی، ۱۳۶۸، ۴۱۴؛ دینوری، ۱۳۸۶، ۱۰۸؛ فردوسی، ۱۹۶۷، ۴۳-۳۳۹) بیش از پیش زمینه را برای شورش خاندان‌های اشکانی علیه ساسانیان فراهم نمود. با محدودیت و سختگیری که هرمزد، نسبت به خاندان‌های اشکانی نشان داد و این خود شاید برای نخستین بار در تاریخ ساسانی بود و حتی خسرو نیز به این کار مبادرت نکرده بود، برای نخستین بار ستیزه خاندان‌های اشکانی با خاندان ساسان، رنگ و بوی تازه‌ای پیدا کرد و مسأله به چالش کشیده شدن مشروعیت خاندان ساسان به میان آمد. این بار یکی از اعضای خاندان‌های اشکانی داعیه حکومت و به تخت نشینی را پیش کشید.

منابع به ما آگاهی می‌دهند که پیروزی‌هایی بهرام چوبین در نبردهای شرق و غرب، اختیارات گسترده‌ای که در این نبردها به او داده شده بود(Shahbazi, 2011, 519-522)، بخشش‌های او در میان سپاهیان(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۴۰۲-۳۹۸) و تصمیم هرمزد برای فروکاستن قدرت رو به افزایش بهرام و خاندان مهران، اندیشه بازآفرینی پادشاهی اشکانی در میان خاندان‌های اشکانی، به ویژه خاندان مهران، را بی‌درنگ پس از برکناری بهرام از سپاهبدی، رقم زد و داعیه غاصب بودن خاندان ساسان را پیش کشید(فردوسی ۱۹۶۷، ج ۸، ۴۰۰-۳۹۸؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۷۳۱؛ دینوری، ۱۳۸۶، ۶-۱۱۵، ۱۲۴) وقتی شورش بهرام چوبین در آذربایجان و خراسان، دو قلمرو اصلی خاندان اشکانی، رقم خورد(ثعالبی، ۱۳۶۸، ۴۱۴؛ دینوری، ۱۳۸۶، ۱۰۸؛ فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۸، ۴۱۹ و ادامه؛ یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱، ۲۰۷) و در تیسفون نیز، بزرگان ناخشنود، وزیران، دبیران، سرهنگان و موبدان که بیشتر اشکانی و از خاندان اسپاهبدان بودند،(مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۷۷) عرصه بر خاندان ساسانی تنگ و گسست اشکانیان از ساسانیان و برهم خوردن اتحادشان آغاز گردید. این گسست با اعلام پادشاهی از سوی بهرام چوبین، شکل عملی به خود گرفت و برای نخستین باری، فردی از خاندان‌های اشکانی بر تخت شاهی نشست و به نام خود سکه زد.(طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۷۳۲؛ Shahbazi, 2011, 521)

روی کار آمدن بهرام، نه تنها برای نخستین بار شهرت و اعتبار خاندان ساسانی را از نظر مشروعیت پادشاهی لکه‌دار ساخت بلکه زمینه را برای تاج و تخت‌خواهی دیگر خاندان اشکانی نیز فراهم نمود. پیشتر هرمزد، پدر زن خود، اسپاراپت، از خاندان اسپاهبدان را کشته بود و بر این پایه، فرزندان وی و برادر زن‌های خود، ویستهم و بندوی را نسبت به خود دشمن کرده بود(Sebeos, 1999, 14; Pourshariati, 2008, 127) کور نمودن و برکناری هرمزد از پادشاهی و کشتن

وی توسط ویستهم و بندوی، هرچند زمینه را برای به تخت‌نشینی بهرام فراهم نمود اما آنچه در آغاز این دو عضو از خاندان اسپاهبدان را از ادعای پادشاهی برای خود و باقی نگهداشتن پادشاهی در نزد خاندان ساسانی باز داشت، رقابتی سختی بود که با خاندان مهران داشتند و از زمانی که بهرام پادشاهی را به چنگ آورده بود، دو چندان شده بود. اسپاهبدان خود را برادران خاندان ساسان و شریکان در پادشاهی می‌دانستند. (دینوری، ۱۳۸۶: ۳-۱۳۱) همکاری آنها با خسرو پرویز از یک سو برای پایان دادن به دعوی پادشاهی بهرام و از سوی دیگر برای دست نشانده کردن خسرو و سایه انداختن بر پادشاهی ساسانی بود. این به این معنا بود که هرمزد چهارم، با وجود وابستگی به خاندان‌های اشکانی، به دلیل تلاشش برای متوقف کردن قدرت آنها، نتوانسته بود برای چیرگی بر دعوی بهرام چوبین، به هیچ یک از خاندان‌های اشکانی تکیه کند اما خسرو پرویز و خاندان اسپاهبدان ناگزیر بودند برای حذف رقیب سرسخت خود، از در همکاری با یکدیگر وارد گردند و حتی از بیژانس درخواست کمک نمایند. (دینوری، ۱۳۸۶، ۱۲۳-۱۱۶؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۴-۷۳۰؛ Rubin, 2004, 255-257)

شاهان ساسانی به ویژه از زمان کواد، کوشش فراوانی برای حذف یا محدود کردن قدرت خاندان‌های اشکانی در پیش گرفتند اما اینکه گمان کنیم اصلاحات خسرو، با وجود اینکه امکان بازآفرینی و احیای قدرت بزرگان و وابستگی موقت آنها به شاه را فراهم نمود، توانست زمینه و شرایطی را فراهم کند که این بزرگان همچنان وابسته به خسرو و شاهان جانشین وی باشند، دور از ذهن است. شورش بهرام چوبین و پس از آن شورش بستام، عملاً نشان داد که این وابستگی چه اندازه سست و لرزان بوده و اینکه امید به فرمانبرداری بزرگان از شاه و عدم بازگشت آنها به دوران پیش از جنبش مزدک و اصلاحات انوشیروان، تا چه اندازه بیهوده بوده است. به هر حال، اصلاحات خسرو هرگز به آن نتیجه‌ای که منابع و پاره‌ای از پژوهشگران به آن باور دارند و آن، نوابستگی ساسانیان به خاندان‌های اشکانی و نیروهای وابسته به آنها بود، منجر نگردید.

فرجام سخن

با توجه به بررسی منابع، خسرو انوشیروان کوشید تا در برخی زمینه‌ها مانند ساختار سپاه، تجهیزات، ترکیب سپاه، وابستگی یا نوابستگی سپاه به شخص شاه، ایجاد نیرویی ثابت برای شخص شاه و کاهش وابستگی به بزرگان اصلاحاتی پدید آورد. اما دگرگونی که وی در سازمان سپاه داده بود و آن را بر اساس سپاهی ثابت از واحدهای سواره‌نظام زبده و ماهر، زیر فرماندهی شخص شاه، متشکل از

اشراف جوان و دهقانان و همچنین نیروهای مزدور چادرنشیان، بنا نهاده بود تا هر چه بیشتر وابسته به فرمان مرکز باشد و نه فرمانبردار سران و فرماندهان محلی، با خوی کهن بزرگان و اشراف زمین‌دار نظامی و سنتی ناسازگار درآمد. اصلاحات خسرو هرگز به معنای رهایی از وابستگی به بزرگان و نیروهای در خدمت آنها نبود و و کوشش خسرو برای کاهش وابستگی نظامی شاه به بزرگان، در واقع بیانگر و بازتاب نشانه‌های انحطاط و زوال رو به نابودی برای پادشاهی بود زیرا از یک سو شاه دیگر نمی‌خواست بر پشتیبانی نیروی بزرگان و نیروهای وابسته به آنان تکیه کند و از سوی دیگر، این کوشش به معنای فاصله گرفتن از ساختار نخستینی بود که در گذشته بیش از هر چیز بزرگان را موظف می‌کرد سپاه را تجهیز و تامین مالی نمایند نه شخص شاه را. این در حالی بود که اصلاحات خسرو در چارچوبی صورت می‌گرفت که تنها می‌توانست بر امکانات، توانایی‌های مالی و نظامی و تجربیات بزرگان و دارندگان قلمروهای حکومتی تکیه کند و تنها این نیروهای توانمند سنتی و ریشه‌دار بودند که می‌توانستند مقام‌های مهم و کلیدی را در بخش کشوری و نظامی در اختیار بگیرند و شاه را در اداره قلمرو گسترده‌اش یاری نمایند. شاید خسرو به درستی این حقیقت را درک کرده بود که برای به خاک مالیدن کمر قدرت بزرگان و دینمردان و به دنبال آن افزایش قدرت پادشاه و ایجاد پادشاهی متمرکز، ناگزیر است تنها به امکانات و توانایی‌های محدودی که در برابر قدرت گسترده طبقات بالای جامعه در دست دارد، بسنده نماید. بنابراین اصلاحات خسرو نه بنیادین و ژرف بود و نه خسرو می‌توانست برای تامین سپاهش، حتی سپاهی ثابت و در خدمت شخص شاه، بر پشتیبانی کسان دیگری غیر از بزرگان حساب باز کند.

در واقع، به نظر می‌رسد اصلاحات در ساختار سپاه، نه تنها به تمرکز پادشاهی نینجامید بلکه به اسپهبدان و مرزبانان در حوزه‌های خود، قدرت فزاینده‌ای بخشید آنچنانکه در زمان جانشینان وی، آنها را وادار و متمایل به استقلال و جدایی نمود. شاه، حتی در زمان خود خسرو، هنوز از نیروی نظامی اشراف کهن بی‌نیاز نبود. سپاهبدان خسرو همچنان از میان خاندان‌های اشکانی برگزیده می‌شدند و نژادگان سواره‌نظام یا اسواران نیز همانند گذشته، از نیروهای وابسته به بزرگان فراهم می‌شدند اما در خدمت مستقیم شاه بودند. هر مزد پسر و جانشین خسرو نیز بر آن بود تا با سختگیری نسبت به بزرگان و به ویژه اسواران و سپاهبدان، اصلاحات پدرش را دست‌نخورده و پایدار نگهدارد و البته به خوبی درک کرده بود که اصلاحات چه قدرتی به برخی از بزرگان بخشیده و آنها را تا جایگاه شاهان بالا برده‌است. این نتیجه‌ای نبود که او و پدرش انتظار داشتند. پیروزی‌های بهرام و به بیان دیگر، خاندان مه‌ران در نبردهای شرق نه تنها هر مزد بلکه دیگر خاندان‌های رقیب مانند اسپاهبدان را از افزایش قدرت خاندان

مهران نگران ساخته بود. اما سیاستی که هرمزد نسبت به بزرگان در پیش گرفته بود هرگونه همکاری شاه با دیگر خاندان‌ها را برای پایان دادن به قدرت بهرام و خاندان مهران از میان برداشته بود. همکاری خاندان اسپهبدان با خسرو پرویز تنها زمانی رخ داد که این خاندان و سران آن، بندوی و بستم، مطمئن شدند که می‌توانند خسرو پرویز را به جای هرمزد، به منزله دست‌نشانده خود بر تخت بنشانند و به این ترتیب هم ارکان پادشاهی را در دست گیرند و رقیب نیرومند خود، خاندان مهران را از قدرت کنار بزنند. سیاست خسرو پرویز نیز برای رها شدن از چیرگی خاندان اسپهبدان و بازآفرینی قدرت شاه، درست به همان رفتاری از سوی بستم از خاندان اسپهبدان منتهی شد که از سوی بهرام چوبین سر زد و آن، زیر سوال بردن مشروعیت خاندان ساسان برای نشستن بر تخت پادشاهی بود.

منابع

- آلتهایم، فرانتس، استیل، روت، (۱۳۸۲) تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۰) کامل، ج ۲، برگردان محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن اسفندیار، (۱۳۶۶) تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: پدیده خاور.
- ابن بلخی، (۱۳۴۳)، فارسنامه، بکوشش علی نقی بهروزی، شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- ابن واضح یعقوبی، (۱۳۶۶) تاریخ یعقوبی، ج ۱ و ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۸۳) تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: زوار.
- بیانی، شیرین، (۱۳۸۳) شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران.
- پروکوپوس، (۱۳۶۵) جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، (۱۳۶۸) تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائی، تهران: نقره.
- حمزه اصفهانی، (۱۳۶۷) تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- خواندمیر، غیاث الدین، (۱۳۶۲) حبیب السیر، ج ۱، مقدمه جلال الدین همائی، تصحیح متن محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
- دیاکونوف، میخائیلوویچ، (۱۳۸۴) تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه، (۱۳۸۶) اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- زرین کوب، روزبه، «بهرام چوبین»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸) تاریخ مردم ایران (۱)، تهران: امیرکبیر.
- شپیمان، کلاوس، (۱۳۸۶) مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: فرزانه روز.
- طاووسی، محمود، میرزایی، علی اصغر، (۱۳۸۳) «دهقانان در دوران انتقال»، مطالعات ایرانی، سال سوم، شماره ششم، پاییز.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۶۲) تاریخ طبری، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶) شاهنامه، ج ۷ و ۸، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

گریستن، آرتور، (۱۳۸۴) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
 کولسنیکف، آ.ا.ی، (۲۵۳۵) ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی، تهران: آگاه.
 گردیزی، عبدالحی محمود، (۱۳۶۳) تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

گیزلن، ریکا، (۱۳۸۴)، ترجمه سیروس نصراله زاده، تهران: میراث فرهنگی.
 لوکونین، ولادیمیر، (۱۳۶۵) تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
 مجمل التواریخ و القصص، (۱۳۸۳) تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: دنیای کتاب .
 مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۸۱) التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

مسعودی، (۱۳۷۴) مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

مسکویه، ابوعلی، (۱۳۶۹) تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.

مهرآبادی، میترا، (۱۳۷۲) خاندانهای حکومتگر ایران باستان، تهران: فتحی.

نامه تنسر به گشنسپ، (۱۳۵۴) به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی.

فرای، ریچارد، (۱۳۸۸) تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

نولدکه، تنودور، (۱۳۸۸) تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ویسهوفر، یوزف، (۱۳۷۸) تاریخ ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.

یارشاطر، احسان، (۱۳۸۰) تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، (ج ۳-بخش ۱)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

Browne, E. G. (1900) "Some Accounts of the Arabic Work Entitled 'Nihsyatu'l-irab fi akhbari'l-Furs wa'l-'Arab', Particularly of That Part which Treats of the Persian Kings", JRAS.

Gyselen, Rika, (2001a) *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, vol. 14 of *Conferenze*, Rome.

Pourshariati, Parvaneh, (2008) *Decline and Fall of the Sasanian Empire, The Sasanian-Parthian Confederacy and the*

Arab Conquest of Iran, Published by I.B.Tauris & Co Ltd in association with the Iran Heritage Foundation, London.

Procopius, (1938) history of the wars: book II, the Persian war, founded by James Loeb, LL.D., Edited by T. E. Page, C.H., Litt.D. Fe. CAPPS, PH.D., LL.D. & W. H. D. ROUSE, Litt.D., Toronto: The LOEB Classical Library, 1938. Toronto: The LOEB Classical Library.

Rubin, Zeev, (2004) Nobility, Monarchy and Legitimation under the Later Sasanians, The Byzantine And Early Islamic Near East, VI.

Rubin, Zeev, (1995) The Reforms of Khusro Anûshirwân, in The Byzantine and Early Islamic Near East. III: States, Resources and Armies, Ed by A Cameron, Princeton.

Rubin, Zeev, KhOSROW I ii. Reforms, Encyclopedia Iranica, ed. Ehsanyarshater, www.iranicaonline.com.

Sebeos, History, Robert Bedrosian, New York, 1989

Sebeos, (1999) The Armenian History attributed to Sebeos, translated, with notes, by R.W. Thomson Historical commentary by James Howard-Johnston, Liverpool University Press.

Shahbazi, A, Sh. (2011) «BESTAM O BENDOY», Encyclopedia Iranica, ed. Ehsanyarshater, Vol IV.

Shahbazi, A, (2011) «BAHRAM VI», Encyclopedia Iranica, ed. Ehsanyarshater, www.iranicaonline.com, Vol. III, Fasc. 5, pp. 514-522.

Shahbazi, A. Army, Encyclopedia Iranica, ed. Ehsanyarshater, www.iranicaonline.com, 2011, Vol. II, Fasc. 5.

Skjaervo and Humbach, The Sassanian Inscription of Paikuli, 3.1; p.7, (Parthian: line, 5-6); p.10, (Parthian: line, 16); p.19, (Parthian: line, 32); p.31, (Parthian: line, 63-71

Zakeri, Mohsen, (1993), Sasanid soldiers in Early Muslim society, Wiesbaden.